

اصحاب حدیث و سلفیہ؛ تعریف و رابطہ دو مفہوم

اصحاب حدیث و سلفیه؛ تعریف و رابطه دو مفهوم

یکی از جریانهای فعال و نیرومند محافل علمی جامعه اسلامی در سده 2 و 3ق، جریان ظاهرگرایی اصحاب حدیث بود. این گروه با عناوین مختلفی همچون اهل الحدیث، صاحب الحدیث و اصحاب الحدیث و اصحاب الاثر خوانده می شدند. جریانی که از سویی باید ریشه های فکری آن را در جمود و کوتاه نظری پاره ای از عالمان سده نخست جستجو کرد و از سویی دگر از تاثیرات آن بر شکل گیری مکتب پرنفوذ اشاعره در ابتدای سده 4ق و ظاهرگرایی ابن تیمیه و سلفیان در سده 8ق و وهابیت در دوران معاصر غافل نبود.

مقدمه

یکی از جریانهای فعال و نیرومند محافل علمی جامعه اسلامی در سده 2 و 3ق، جریان ظاهرگرایی اصحاب حدیث بود. این گروه با عناوین مختلفی همچون اهل الحدیث، صاحب الحدیث و اصحاب الحدیث و اصحاب الاثر خوانده می شدند.^[1] جریانی که از سویی باید ریشه های فکری آن را در جمود و کوتاه نظری پاره ای از عالمان سده نخست جستجو کرد و از سویی دگر از تاثیرات آن بر شکل گیری مکتب پرنفوذ اشاعره در ابتدای سده 4ق و ظاهرگرایی ابن تیمیه و سلفیان در سده 8ق و وهابیت در دوران معاصر غافل نبود.

تحلیل لغوی

حدیث در لغت به معنای چیز تازه و مطلق کلام و خبر گویند^[2] و در اصطلاح عبارت است از آنچه به پیامبر اکرم از قول و فعل و تقریر نسبت داده می شود.^[3] برخی از اهل سنت، حدیث را شامل قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین نیز دانسته اند و هر سخن یا فعلی که از آنان سرزده باشد را حدیث می خوانند.^[4] اصطلاح «حدیث» و «اثر» نیز دارای ارتباط نزدیکی است، گرچه در معنای واژه «اثر» اختلاف بسیار است. رایج ترین تعریف از آن در میان محدثان این است که «اثر»، آن خبری است که از صحابه رسیده باشد.^[5] به گفته قاسمی اثر، منقول از صحابه را گویند که اطلاق آن بر کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز صحیح است.^[6] زبیدی نیز نوشته است: پیشوایان حدیث بین خبر و اثر فرق نهاده اند؛ بدین سان که گفته اند: خبر آن است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شود و اثر آن است که از صحابه گزارش شود.^[7] این، شایع ترین تعریف از اثر است؛ اما از دقت و استواری لازم برخوردار نیست. به گفته نورالدین عتر فقیهان خراسان «اثر» را ویژه «موقوف» اصطلاحی (منقول از صحابه) می دانستند و گروهی خبر را ویژه منقول از پیامبر (صلی الله علیه وآله) دانستند؛ اما سخن معتمدی که محدثان برآن اند این است که همه آنچه یاد شد را اثر می توان گفت، چون از «اثر الحدیث» (آن را روایت کردم) گرفته شده است.^[8]

شکل-گیری مکتب اصحاب حدیث

برای اولین بار اصطلاح «اهل الحدیث» در اندکی از گزارشات زمان صحابه به کار گرفته می شد.^[9] در دهه های میانی سده 2ق، درست در عصر شکوفایی مکتب اصحاب رای و تقابل با مکتب سنت-گرا، اصطلاحی که شاخص علم پیشینیان بوده و در برابر رای به کار

می-رفته اصطلاح اصحاب اثر بوده است. چنانکه این تقابل میان اصطلاح اثر و رای در عباراتی از زبان ابن-جریح، زراره-بن اعین، اوزاعی و سفیان ثوری در منابع تاریخی ثبت شده است.^[10] این گروه از عالمان سنت-گرا که در منابع متأخر با عنوان عام اصحاب الحدیث نام یافته-اند به تعبیر عصر خود اصحاب اثر یا اصحاب آثار خوانده می-شده-اند.^[11] اصطلاح اهل الحدیث، صاحب الحدیث و اصحاب الحدیث بر کسانی اطلاق می-شد که به آموزش و نوشتن احادیث، حفظ، ضبط آنها و جرح و تعدیل روایت و اسانید می-پرداختند و در مباحث فقهی تا زمانی که حدیث پیامبر(ص) و اثر صحابه و تابعین بود از قیاس جلی و خفی اعراض می-کردند.^[12] اصحاب رای که مروج کاربرد شیوه-های اجتهاد و رای در فقه بودند، به شدت از سوی سنت-گرایان اصحاب حدیث تخطئه می-شدند. با بروز اختلافات اعتقادی و تفسیری از جمله جبر و اختیار و قضا و قدر در میان مسلمانان، «اصحاب اثر» کاربرد عام-تری یافت و آنان در تمام موضوعات دینی بر سنت-پیامبر(ص)، صحابه و تابعین اصرار ورزیدند. در میانه سده 2ق تدوین حدیث پیامبر(ص) و اهتمام جدی به آن آغاز گردید و زمینه اعراض از آثار صحابه و تابعین شد. احتمالاً این موضوع زمینه-جایگزینی عنوان اصحاب اثر با اصحاب حدیث گردید و در نیمه نخست سده 3ق اصطلاح اصحاب حدیث، به شکل عام و مثبت در محافل علمی متداول گشت.^[13]

مالک، شافعی، سفیان ثوری، احمدبن حنبل و داود ظاهری و پیروان آنها را از جمله «اصحاب حدیث» به شمار می-آیند.^[14] از برخی از این گروه با عناوین «حشویه»، «مشبهه» و «مجسمه» نیز یاد شده است.^[15] گرایش-های اصحاب حدیث در پذیرش قیاس و فتاوی صحابه و تابعین بسیار متفاوت است. برخی گروه-های آنان همچون ظاهریه و ابن حزم، آنها را دلیل شرعی ندانسته و در مقابل برخی حجیت فتاوی صحابه و تابعین را در ردیف قرآن و سنت-پیامبر(ص) پذیرفته و در هنگام ضرورت به قیاس روی می-آورند. این گروه نیز در توسعه و ضیق موارد اختلاف زیادی داشتند.^[16] اوج شکل-گیری و نظامند شدن عقاید «اصحاب حدیث» در زمان احمد بن حنبل بوده است. محدث نامداری که به ویژه به واسطه نقشی که در ماجرای «محنه» ایفا کرد، شهرت بسیاری- حتی در دوره زندگانش - به دست آورد. احمد مدافع و مروج طریقه اصحاب حدیث در دوره‌ای بود که معتزلیان از قدرت و نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند. وی به سبب مخالفتش با نظریه خلق قرآن در داستان محنه به عنوان مدافع اصحاب حدیث و افکار آنان شناخته شد. احمد نه تنها طریقه اصحاب حدیث را که خود از پیشینیان به میراث برده بود، احیا کرد، بلکه با تعالیمی که عرضه داشت، برای تنظیم مبانی فکری آنان کوشش کرد و از همین رو، پس از وی اصحاب حدیث بیش از هر کس به گفته‌ها و نوشته‌های وی در تأیید افکار خویش استناد جسته‌اند و اعتقادنامه- احمدبن حنبل را مرانامه خویش قرار دادند.^[17]

سلفیه

بازگشت سلفیه در پیشینه تاریخی‌اش، به اصطلاح «سلف» است که در تعبیر عالمان اصحاب حدیث در سده‌های متقدم رایج شده بود و حتی در صحیحین نیز دیده می‌شد.^[18] اینان با استناد به احادیثی چون حدیث «ما قضي به الصالحون» از زبان پیامبر (ص)، اقوال سلف را در صورت نبود حکمی از کتاب و سنت، مرجع نهایی می‌شمردند.^[19] در سده‌های میانه و متأخر، با شکل گرفتن مذاهب برای بیشتر محافل دینی اقوال سلف مرجع مستقیمی محسوب نمی‌شد و تنها طیف‌هایی از اصحاب حدیث و نیز پیروان مذاهب برآمده از اصحاب حدیث چون مالکیه بودند که همچنان بر اهمیت آن تأکید داشتند.^[20] اینان بارها اقوالی را در عقاید و فقه به «مذهب سلف» نسبت می‌دادند، بدون آن که مشخصاً مرجع این سلف را تعیین کنند.^[21] در نوشته‌های این سده‌ها، بارها تعبیر «الآثار السلفیه» به کتاب و سنت به

عنوان مستندات عطف شده است. [22]

حتی برای اینان، اینکه سلف دقیقاً چه طیفی را در برمی‌گیرد، محل وفاق نبود؛ برخی آن را محدود به صحابه می‌انگاشتند [23] و برخی تا نسل اتباع تابعین، یعنی شاگردان شاگردان صحابه، [24] گاه تا فقیهان صاحب مذهب ابوحنیفه پیشوای اصحاب رأی تعمیم می‌دادند. [25] در طی سده‌های 4-6 ق تغییر سلفیه به عنوان معادلی برای اصحاب حدیث نه تنها برای اهل سنت که برای اخباریان شیعه نیز کاربردی محدود داشته است [26] اما به ویژه از سده 8 ق، اصطلاح «سلفیه» به عنوان مذهب سلف در تقابل با مذاهب شناخته شده در جهان اسلام - اعم از مذاهب کلامی و مذاهب فقهی- شکل گرفت....».

اصحاب حدیث و سلفیه؛ تعریف و رابطه دو مفهوم

مقدمه

یکی از جریانهای فعال و نیرومند محافل علمی جامعه اسلامی در سده 2 و 3 ق، جریان ظاهرگرای اصحاب حدیث بود. این گروه با عناوین مختلفی همچون اهل الحدیث، صاحب الحدیث و اصحاب الحدیث و اصحاب الاثر خوانده می‌شدند. [27] جریانی که از سویی باید ریشه‌های فکری آن را در جمود و کوتاه‌نظری پاره‌ای از عالمان سده نخست جستجو کرد و از سویی دگر از تاثیرات آن بر شکل‌گیری مکتب پرنفوذ اشاعره در ابتدای سده 4 ق و ظاهرگرایی ابن‌تیمیه و سلفیان در سده 8 ق و وهابیت در دوران معاصر غافل نبود.

تحلیل لغوی

حدیث در لغت به معنای چیز تازه و مطلق کلام و خبر گویند [28] و در اصطلاح عبارت است از آنچه به پیامبر اکرم از قول و فعل و تقریر نسبت داده می‌شود. [29] برخی از اهل-سنت، حدیث را شامل قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین نیز دانسته‌اند و هر سخن یا فعلی که از آنان سرزده باشد را حدیث می‌خوانند. [30] اصطلاح «حدیث» و «اثر» نیز دارای ارتباط نزدیکی است، گرچه در معنای واژه «اثر» اختلاف بسیار است. رایج‌ترین تعریف از آن در میان محدثان این است که «اثر»، آن خبری است که از صحابه رسیده باشد. [31] به گفته قاسمی اثر، منقول از صحابه را گویند که اطلاق آن بر کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز صحیح است. [32] زبیدی نیز نوشته است: پیشوایان حدیث بین خبر و اثر فرق نهاده‌اند؛ بدین سان که گفته‌اند: خبر آن است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شود و اثر آن است که از صحابه گزارش شود. [33] این، شایع‌ترین تعریف از اثر است؛ اما از دقت و استواری لازم برخوردار نیست. به گفته نورالدین عتر فقیهان خراسان «اثر» را ویژه «موقوف» اصطلاحی (منقول از صحابه) می‌دانستند و گروهی خبر را ویژه منقول از پیامبر (صلی الله علیه وآله) دانستند؛ اما سخن معتمدی که محدثان بر آن‌اند این است که همه آنچه یاد شد را اثر می‌توان گفت، چون از «اثر الحدیث» (آن را روایت کردم) گرفته شده است. [34]

شکل‌گیری مکتب اصحاب حدیث

برای اولین بار اصطلاح «اهل الحدیث» در اندکی از گزارشات زمان صحابه به کار گرفته می‌شد. [35] در دهه‌های میانی سده 2 ق، درست در عصر شکوفایی مکتب اصحاب رای و تقابل با مکتب سنت-گرا، اصطلاحی که شاخص علم پیشینیان بوده و در برابر رای به کار می‌رفته اصطلاح اصحاب اثر بوده است. چنانکه این تقابل میان اصطلاح اثر و رای در عباراتی از زبان ابن-جریح، زراره-بن اعین، اوزاعی و سفیان ثوری در منابع تاریخی ثبت شده است. [36] این گروه از عالمان سنت-گرا که در منابع متأخر با عنوان عام اصحاب الحدیث نام یافته‌اند به تعبیر عصر خود اصحاب اثر یا اصحاب آثار خوانده می‌شده‌اند. [37] اصطلاح اهل الحدیث، صاحب

الحدیث و اصحاب الحدیث بر کسانی اطلاق می‌شد که به آموزش و نوشتن احادیث، حفظ، ضبط آنها و جرح و تعدیل روایت و اسانید می‌پرداختند و در مباحث فقهی تا زمانی که حدیث پیامبر(ص) و اثر صحابه و تابعین بود از قیاس جلی و خفی اعراض می‌کردند.^[38] اصحاب رای که مروج کاربرد شیوه‌های اجتهاد و رای در فقه بودند، به شدت از سوی سنت‌گرایان اصحاب حدیث تخطئه می‌شدند. با بروز اختلافات اعتقادی و تفسیری از جمله جبر و اختیار و قضا و قدر در میان مسلمانان، «اصحاب اثر» کاربرد عام‌تری یافت و آنان در تمام موضوعات دینی بر سنت-پیامبر(ص)، صحابه و تابعین اصرار ورزیدند. در میانه سده 2ق تدوین حدیث پیامبر(ص) و اهتمام جدی به آن آغاز گردید و زمینه اعراض از آثار صحابه و تابعین شد. احتمالاً این موضوع زمینه-جایگزینی عنوان اصحاب اثر با اصحاب حدیث گردید و در نیمه نخست سده 3ق اصطلاح اصحاب حدیث، به شکل عام و مثبت در محافل علمی متداول گشت.^[39]

مالک، شافعی، سفیان ثوری، احمد بن حنبل و داود ظاهری و پیروان آنها را از جمله «اصحاب حدیث» به شمار می‌آیند^[40]. از برخی از این گروه با عناوین «حشویه»، «مشبهه» و «مجسمه» نیز یاد شده است.^[41] گرایش‌های اصحاب حدیث در پذیرش قیاس و فتاوی صحابه و تابعین بسیار متفاوت است. برخی گروه‌های آنان همچون ظاهریه و ابن حزم، آنها را دلیل شرعی ندانسته و در مقابل برخی حجیت فتاوی صحابه و تابعین را در ردیف قرآن و سنت-پیامبر(ص) پذیرفته و در هنگام ضرورت به قیاس روی می‌آورند. این گروه نیز در توسعه و ضیق موارد اختلاف زیادی داشتند.^[42] اوج شکل-گیری و نظامند شدن عقاید «اصحاب حدیث» در زمان احمد بن حنبل بوده است. محدث نامداری که به ویژه به واسطه نقشی که در ماجرای «محنه» ایفا کرد، شهرت بسیاری- حتی در دوره زندگانش - به دست آورد. احمد مدافع و مروج طریقه اصحاب حدیث در دوره‌ای بود که معتزلیان از قدرت و نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند. وی به سبب مخالفتش با نظریه خلق قرآن در داستان محنه به عنوان مدافع اصحاب حدیث و افکار آنان شناخته شد. احمد نه تنها طریقه اصحاب حدیث را که خود از پیشینیان به میراث برده بود، احیا کرد، بلکه با تعالیمی که عرضه داشت، برای تنظیم مبانی فکری آنان کوشش کرد و از همین رو، پس از وی اصحاب حدیث بیش از هر کس به گفته‌ها و نوشته‌های وی در تأیید افکار خویش استناد جسته‌اند و اعتقادنامه- احمد بن حنبل را مرانامه خویش قرار دادند.^[43]

سلفیه

بازگشت سلفیه در پیشینه تاریخی‌اش، به اصطلاح «سلف» است که در تعبیر عالمان اصحاب حدیث در سده‌های متقدم رایج شده بود و حتی در صحیحین نیز دیده می‌شد.^[44] اینان با استناد به احادیثی چون حدیث «ما قضي به الصالحون» از زبان پیامبر (ص)، اقوال سلف را در صورت نبود حکمی از کتاب و سنت، مرجع نهایی می‌شمردند.^[45] در سده‌های میانه و متأخر، با شکل گرفتن مذاهب برای بیشتر محافل دینی اقوال سلف مرجع مستقیمی محسوب نمی‌شد و تنها طیف‌هایی از اصحاب حدیث و نیز پیروان مذاهب برآمده از اصحاب حدیث چون مالکیه بودند که همچنان بر اهمیت آن تأکید داشتند.^[46] اینان بارها اقوالی را در عقاید و فقه به «مذهب سلف» نسبت می‌دادند، بدون آن که مشخصاً مرجع این سلف را تعیین کنند.^[47] در نوشته‌های این سده‌ها، بارها تعبیر «الآثار السلفیه» به کتاب و سنت به عنوان مستندات عطف شده است.^[48]

حتی برای اینان، اینکه سلف دقیقاً چه طیفی را در برمی‌گیرد، محل وفاق نبود؛ برخی آن را محدود به صحابه می‌انگاشتند^[49] و برخی تا نسل اتباع تابعین، یعنی شاگردان شاگردان صحابه،^[50] گاه تا فقیهان صاحب مذهب ابوحنیفه پیشوای اصحاب رأی تعمیم می‌دادند.^[51]

در طی سده‌های 4-6 ق تعبیر سلفیه به عنوان معادلی برای اصحاب حدیث نه تنها برای اهل سنت که برای اخباریان شیعه نیز کاربردی محدود داشته است^[52] اما به ویژه از سده 8 ق، اصطلاح «سلفیه» به عنوان مذهب سلف در تقابل با مذاهب شناخته شده در جهان اسلام - اعم از مذاهب کلامی و مذاهب فقهی- شکل گرفت.

الف. ابن تیمیه و مذهب سلفیه

ابن تیمیه که از آغازگران کاربرد این اصطلاح بود و در آثارش به تکرار باورهایی را به مذهب سلف نسبت می داد،^[53] تصریح داشت که مقصود از سلفیه، همان مذهب اصحاب حدیث است که در آن زمان مدت‌ها بود روی به نسخ نهاده بود و آنان به دنبال احیای آن بودند.^[54] حتی برخی از هواداران افکار او بعدها با تکیه بر آثار او چنین برآورد کردند که مقصود ابن تیمیه از سلفی بودن، آن بود که به مذهب معینی عمل نمی‌کرد و به دنبال «نصرت سنت محض و طریقه سلفیه بود».^[55]

به دنبال تعریف مفهوم از سوی ابن تیمیه، ادامه دهندگان افکار وی چون شاگردش ابن قیم جوزیه و شاگرد او ابن رجب حنبلی از «سلفیه» شمرده شدند.^[56] چنین پیشینه‌ای برای جریان سلفیه در مذهب حنبلی، موجب شده است تا برخی صاحب‌نظران سلفیه را جریانی برخاسته از دل حنبلیه بدانند،^[57] اما تکیه سلفیان بر عدم پایبندی به مذهب خاص، زمینه پیوستن عالمانی از مذاهب دیگر را نیز فراهم می‌کرد. از جمله می‌دانیم که ابن کثیر (د.774ق) عالم شافعی دمشق به این جریان پیوست.

با وجود این آن که نخست به نظر می‌آمد پیوستن به جریان سلفیه راهی برای بازگشت به وحدت امت اسلامی و رها شدن از تکثر مذهبی بود، ولی در عمل نفی مذاهب و تبلیغ اجتهاد آزاد - البته برای آنان که به چنین نفی‌ای پایبند بودند - در عمل کمتر چنین دستاوردی را همراه داشت؛ عالمان سلفی پس از سده 8 ق، بیشتر بر اجتهاد فقهی متمرکز بودند و در حیطة عقاید میان آنان فاصله‌های محسوسی دیده می‌شد. در حیطة فقه نیز اجتهاد آنان بیشتر اصلاح مذاهب موجود بود و به شکل‌گیری يك مذهب منسجم و مستقل از مذاهب موجود نیانجامید. حتی شخص ابن تیمیه نیز در مجموع، چارچوب کلی مذهب حنبلی را پاس داشت و در بازگشت به فقه سلف، چندان شتابان نرفت.^[58]

ب. وهابیه و جریان‌های رقیب

در اواخر سده 12 ق، جریان سلفیه وارد مرحله‌ای جدید شد و مفهوم تاریخی آن بار دیگر دچار تغییر شد؛ در نیمه اخیر سده 12 ق چند جریان در عرض یکدیگر پدید آمدند که مصداق‌هایی از سلفی‌گری بودند؛ نخست جریانی در شبه قاره هند به پیشوایی شاه ولی الله دهلوی (1110-1176 ق) که با وجود اشتراک با ابن تیمیه در اساس بازگشت به تعالیم سلف و برخی باورهای جانبی چون شیعه ستیزی، با پایبند ماندن به تصوف و طریقه نقشبندی^[59] فاصله خود از ابن تیمیه را حفظ کرد.

در مدینه، صالح بن محمد فلانی (1166-1218 ق) فقیه و محدث سودانی، به مذهب مالکی پایبند بود و سلفی‌گری او بیشتر به معنای اقتدا به سنت پیامبر (ص) و ابطال اقوال مجتهدین در صورت مخالفت با نصوص متجلی بود و گرایش به توسعه معنای سلف نشان نمی‌داد^[60] و چنان که از آثارش برمی‌آید، بیشتر همش مصروف احیا و بازخوانی حدیث نبوی بود.^[61]

در چنین فضایی، جریانی دیگر به پیشوایی محمد بن عبدالوهاب (1115-1206 ق) در عربستان که با برخورداری از حمایت محمد بن سعود توانست دعوتی را که از 1143 آشکارا اعلام شد، در نقاط مختلف جزیره العرب گسترش دهد؛^[62] تعالیم ابن عبدالوهاب نه تنها بر بنیاد افکار ابن

تیمیه قرار داشت، بلکه از او تندروتر بود و همچون ابن تیمیه کوشش داشت جمعی میان بازخوانی مذهب و فعالیت اجتماعی-سیاسی ذیل نام سلفیه ایجاد کند. مثلاً ابن عبدالوهاب، دو نکته در خصوص آموزه او نزد مخالف و موافق مورد اتفاق نظر است؛ اینکه وی در جنبه نظری با نام خرافه ستیزی به شدت تعالیم اعتقادی را تقلیل داده و ساده‌سازی کرد، و دیگر اینکه در جنبه علمی، جریان سیل آسیا را سازماندهی کرد که به زودی توانست ذیل عنوان «جهاد» جمعی بزرگ را بسیج کند^[63] پهنه وسیعی از عربستان را فتح کند و حکومتی حامی خود-یعنی حکومت آل سعود- را در جزیره العرب بر سر کار آورد و ضربه‌ای محکمی بر سیادت دولت عثمانی در منطقه وارد آورد.

در مقام مقایسه باید گفت آموزه دهلوی در هند دوام یافت و پیروان او در شبه قاره، کسانی چون حکیم بلگرامی، محمد عبدالرحمن مبارکفوری و صدیق محمد خان قنوجی به راه او دوام دادند.^[64] درباره فلانی، ظاهراً نفوذ افکار او بود که توانست بی‌درنگ در موطن اصلی‌اش زمینه‌ساز جریانی چون جهاد فلانی شد و در شبه قاره نیز افکارش نفوذی یافت؛ کتاب ایقاز وی در هند چاپ شد^[65] و برخی از عالمان هند او را مجدد اسلام در رأس سده 12 ق شناختند.^[66]

تعصب شدید پیروان ابن عبدالوهاب، نه تنها فرقه‌های غیرسنی به خصوص شیعه را هدف قرار می‌داد، بلکه با مذاهب گوناگون اهل سنت نیز ستیزی شدید داشت و حتی جریان‌های رقیب سلفی را نیز بر ضد آن برآشفته.^[67] فلانی در مدینه با پیروان ابن عبدالوهاب اصطکاک داشت و اندیشه‌های وی را برنمی‌تافت؛ در همین راستا، او مجموعه‌ای از نامه‌های عالمان مذاهب مختلف در رد این ابن عبدالوهاب را در کتابی مدون ساخت.^[68]

به هر روی، شرایط زمانه گویا به نحوی بود که جریان‌های معتدل‌تر در میان سلفیه را به حاشیه راند؛ در حالی که جریان‌های معتدل همواره در سرزمین‌های مختلف اسلامی چون هند، مصر، سودان و مغرب باقی ماندند و بیشتر هم خود را به نشر حدیث نبوی، اصلاحات اجتماعی گماشتند و در عمل فعالیت‌هایی محفلی داشتند. مشرب ابن عبدالوهاب از سویی به سبب افراطی بودن در عملکرد، ساده بودن در آموزه و برخورداری بودن از حمایت‌های دولت آل سعود ظرفیت بیشتری برای فعالیت‌های سیاسی برای دست یافتن به حاکمیت داشت. برای مسلمانان چین، حاکمیت دولت چین بر آنان به سبب اختلاف در دین، بسیار قبیح‌تر از حاکمیت عثمانی بر عربستان بود و الگوی ابن عبدالوهاب می‌توانست پرجاذبه باشد. نوح ما وانگ فو (1265-1362 ق) در سفری به عربستان با آموزه و هابی آشنا شد و در بازگشت با استفاده از شالوده افکار وی، طایفه اخوان را در شمال غربی چین پایه نهاد که فرقه‌ای سلفی بود و مبارزات گسترده‌ای بر ضد حاکمیت چین داشت.^[69]

در طی سده 13 ق، سلفی به هر دو شکل آن دوام داشت؛ افزون بر پیروان کسانی چون دهلوی و فلانی، برخی رجال پرنفوذ نیز در این جریان برآمدند که نقشی تعیین‌کننده بر جای نهادند؛ برخی چون شوکانی (1173-1250 ق) که به جد بر فتح باب اجتهاد پای می‌فشرد، مذهب پیشین خود-یعنی زیدیه- را وانهاد^[70] و نیز محمود آلوسی (1217-1270 ق) با حفظ مذهب حنفی، به اجتهاد در چارچوب مذهب به شیوه دهلوی بسنده کردند.^[71] پایبندی شوکانی به حب اهل بیت (ع) و طیفی از باورهای شیعی و وفاداری آلوسی به تصوف و سلوک احترام‌آمیز هر دو با مذاهب دیگر، فاصله آن‌ها از ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب را نشان می‌دهد و گواهی بر تنوع مشرب‌ها در محافل سلفیه است.

در حالی که دریافت از تعالیم سلف نزد ابن عبدالوهاب به معنای فروکاستن آموزه‌های دینی به

آن درجه از سادگی است که به گمان او نزد صحابه از دین فهمیده می‌شده است، [72] برای کسانی چون شوکانی و آلوسی پیش بردن همزمان درایت و روایت و دستیابی به «روح» آموزه‌های قرآن و سنت معنای بازگشت به سلف است؛ رویکردی که به وضوح نه تنها در اثنای نوشته‌های آنان که در عناوین برخی آثارشان مانند فتح القدير، الجامع بین فنی الروایه و الدرایه و روح المعانی آلوسی دیده می‌شود [73] و زمینه آن در افکار ابن تیمیه دیده نمی‌شود. شوکانی آن را از سنت شیعی [74] و حنفی -شافعی [75] برگرفته و آلوسی آن را از آموزه‌های عارفانی چون صدرالدین قونوی اخذ کرده است. [76]

- [1] . الملل و النحل، ج1، ص243؛ شرف اصحاب الحدیث، ص27
- [2] . کتاب العین، ج2، ص177؛ تهذیب اللغة، ج4، ص405
- [3] . فتح الباری، ج1، ص173؛ فتح المغیث، ج1، ص21؛ تنویر الحوالک 23/1
- [4] . تدریب الراوی 23/1؛ فتح الباقی بشرح الفیه العراقی، ص41
- [5] . موسوعه کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، ج1، ص98
- [6] . قواعد الحدیث، ص86
- [7] . تاج العروس، ج6، ص6
- [8] . منهج النقد فی علوم الحدیث، ص28
- [9] . شرف اصحاب الحدیث، ص22
- [10] . رجال کشی، ص156؛ شرف اصحاب الحدیث، ص6-7
- [11] . برای این اصطلاح بنگرید: الناسخ و المنسوخ، ص28؛ المختصر، ص75؛ شرف اصحاب الحدیث، ص27؛ دائره المعارف، ج9، ص144
- [12] . الملل و النحل، ج1، ص243
- [13] . الفكر السلفی عند الشیعه اثنا عشری، ص46-48؛ ارزیابی مجدد احادیث اسلامی، علوم حدیث، شماره34؛ مصنف عبدالرزاق صنعانی منبعی برای احادیث قرن نخست هجری، علوم حدیث، سال یازدهم، شماره2؛ دائره المعارف، ج9، ص114
- [14] . الايضاح، ص7-8؛ الفهرست، ج1، ص465-481؛ المعارف، ص496-498؛ الملل و النحل، ج1، ص243
- [15] . رازی، ج3، ص44-45
- [16] . موسوعه مکه المکرمه به نقل از الموسوعه الاسلامیه 10/510
- [17] . طبقات الحنابله، ج1، ص241-246، 295-296، 341-345؛ موسوعه مکه المکرمه 4/67 به نقل از الموسوعه الاسلامیه
- [18] . مثلاً صحیح بخاری، ج3، ص1051؛ صحیح مسلم، ج1، ص32.
- [19] . سنن دارمی، ج1، ص71؛ سنن نسایی، ج8، ص231-232
- [20] . مثلاً الجامع لاحکام القرآن، ج2، ص213
- [21] . مثلاً الجامع لاحکام القرآن، ج4، ص14؛ ابن قیم، 1404، ص98
- [22] . مثلاً الصواعق المرسله، ج4، ص1279؛ فیض القدير، ج4، ص351
- [23] . عون المعبود، ج12، ص243
- [24] . تحفه الاحوذی، ج8، ص131
- [25] . مثلاً فتح الباری، ج13، ص253
- [26] . نك: الوافی بالوفیات، ج1، ص108، به نقل از حاکم نیشابوری؛ الملل و النحل، ج1، ص147
- [27] . الملل و النحل، ج1، ص243؛ شرف اصحاب الحدیث، ص27
- [28] . کتاب العین، ج2، ص177؛ تهذیب اللغة، ج4، ص405
- [29] . فتح الباری، ج1، ص173؛ فتح المغیث، ج1، ص21؛ تنویر الحوالک 23/1
- [30] . تدریب الراوی 23/1؛ فتح الباقی بشرح الفیه العراقی، ص41

- [31] . موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، ج1، ص98
- [32] . قواعدالتحديث، ص86
- [33] . تاج العروس، ج6، ص6
- [34] . منهج النقد في علوم الحديث، ص28
- [35] . شرف اصحاب الحديث، ص22
- [36] . رجال كشي، ص156؛ شرف اصحاب الحديث، ص6-7
- [37] . برای این اصطلاح بنگرید: الناسخ و المنسوخ، ص28؛ المختصر، ص75؛ شرف اصحاب الحديث، ص27؛ دائرة المعارف، ج9، ص144
- [38] . الملل و النحل، ج1، ص243
- [39] . الفكر السلفي عند الشيعة اثنا عشری، ص46-48؛ ارزیابی مجدد احادیث اسلامی، علوم حدیث، شماره34؛ مصنف عبدالرزاق صنعانی منبعی برای احادیث قرن نخست هجری، علوم حدیث، سال یازدهم، شماره2؛ دائرة المعارف، ج9، ص114
- [40] . الايضاح، ص7-8؛ الفهرست، ج1، ص465-481؛ ، المعارف، ص496-498؛ الملل و النحل، ج1، ص243
- [41] . رازی، ج3، ص44-45
- [42] . موسوعه مکه المکرمة به نقل از الموسوعه الاسلاميه 10/ 510
- [43] . طبقات الحنابلة، ج1، ص241-246، 295-296، 341-345؛ موسوعه مکه المکرمة 67/4 به نقل از الموسوعه الاسلاميه
- [44] . مثلاً صحيح بخاري، ج3، ص1051؛ صحيح مسلم، ج1، ص32.
- [45] . سنن دارمي، ج1، ص71؛ سنن نسائي، ج8، صص 231-232
- [46] . مثلاً الجامع لاحكام القرآن ، ج2، ص213
- [47] . مثلاً الجامع لاحكام القرآن ، ج4، ص14؛ ابن قيم، 1404، ص98
- [48] . مثلاً الصواعق المرسله ، ج4، ص1279؛ فيض القدير ، ج4، ص351
- [49] . عون المعبود، ج12، ص243
- [50] . تحفه الاحوذی، ج8، ص131
- [51] . مثلاً فتح الباري، ج13، ص253
- [52] . نك: الوافي بالوفيات، ج1، ص108، به نقل از حاكم نيشابوري؛ الملل و النحل ، ج1، ص147
- [53] . مثلاً دقائق التفسير، ج2، ص473؛ كتب و رسائل و فتاوي ابن تيميه ، ج6، ص379
- [54] . نك: درء تعارض العقل و النقل ، ج1، ص203
- [55] . ابجد العلوم ، ج3، ص132
- [56] . انباء الغمر ، ج3، ص176؛ روح المعاني ، ج30، ص272؛ احكام الجنائز ، ص232.
- [57] . مثلاً معالم المدرستين ، ج3، ص278
- [58] . نك: مجموعہ فتاوي ابن تيميه، ج2، ص200، اسلام: اندیشه‌های فقهی در سده‌های متأخر، دائرة المعارف بزرگ اسلامي ، ج8، ص455.
- [59] . الذريعة الي تصانيف الشيعة ، ج16، ص106؛ الاعلام، ج1، ص149
- [60] . ايقاظ همم اولي الابصار ، ص9
- [61] . قطف الثمر ، صص 3-5، جم؛ نیز ايضاح المكنون ، ج1، ص424
- [62] . السلفيه و دعوہ الشيخ محمد بن عبدالوهاب ، سراسر
- [63] . السلفية في المجتمعات المعاصرة ، ص44
- [64] . نك: ابجد العلوم ، ج1، ص141، ج2، 2، 403، ج3، صص 159، 283؛ تحفه الاحوذی، ج1، ص490، 422، ج2، ص146، ج6، ص391
- [65] . ايضاح المكنون ، ج1، ص160
- [66] . عون المعبود ، ج11، ص266

- [67] . مثلاً الصواعق الالهيه، صص53-54
- [68] . التوسل بالنبي (ص) و جهله الوهابيون ، ص 251
- [69] . القوميات المسلمة في الصين ، ج16، صص 104-105؛ 111
- [70] . التحف في مذاهب السلف ، سراسر
- [71] . روح المعاني، ج14، ص 148، جم؛ الاعلام، ج7، ص 176
- [72] . مثلاً ملامح رئيسية للمنهج السلفي ، ص 36
- [73] . نيز فتح القدير ، ج1، صص 12-13، 79؛ روح المعاني، ج1، صص 2، 173
- [74] . مثلاً ، معاني الاخبار ، ص1
- [75] . اقتضاء العلم العمل ، ص14؛ البحر الرائق ، ج3، ص 345
- [76] . روح المعاني، ج1، ص 173